

## چرا باید سعدی بخوانیم

جويا جهانبخش، پژوهشگر ادبیات فارسی نوشت: بیاید بیشتر سعدی بخوانیم.



جويا جهانبخش، پژوهشگر ادبیات فارسی نوشت: بیاید بیشتر سعدی بخوانیم. این قراخوانی است عام از برای همه کسانی که خواندن می دانند و به آثار شیخ اجل، أَفْصَحُ الْمُتَكَلِّمِین، سعدی شیرازی، دَسْتَرَس دارند.

چرا باید سعدی بخوانیم؟ جويا جهانبخش، استاد دانشگاه و پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی در یادداشتی اختصاصی که به انگیزه زادروز سعدی شیرازی، شیخ اجل و پادشاه سخن در اختیار ایکنها قرار داده است، به دلایل نیاز انسان به خواندن «سعدی» پرداخته است، متن کامل این یادداشت را با هم می خوانیم:

بیاید بیشتر سعدی بخوانیم. این قراخوانی است عام از برای همه کسانی که خواندن می دانند و به آثار شیخ اجل، أَفْصَحُ الْمُتَكَلِّمِین، سعدی شیرازی، دَسْتَرَس دارند.

از برای این پیشنهاد و این دعوت، در این مقام، دست کم چهار انگیزه و دلیل دارم:

نخستین دلیل، آن است که کلیات شیخ اجل سعدی، مجموعه بسیار متنوع و رنگارنگ و دلآویزی است از خواندنی های گوناگونی که حاجات مختلف روح آدمی را برمی آورد. این مایه تنوع و رنگارنگی که در کلیات سعدی هست، در بسیاری از آثار ادبی دیگر نیست.

راستی را حق به جانب خود سعدی است، آنجا که می فرماید:

تَغْفَتند حَرْفی زَبان آوران  
که سعدی میثالی تگوید بر آن!

گاه چنین پرسشی در میان زهاده می شود که: اگر قرار باشد آدمی سالها در جزیره ای به تنهایی به سر برد یا در جایی محبوس باشد و از برای انتخاب نیز گزینه های محدودی پیش روی او باشد، از میان این همه کتاب و خواندنی که در قفسه های کتابخانه ها هست، چه کتاب یا کتاب هایی را برمی گزیند و به خواندن برمی گیرد و همدم تنهایی خویش می گرداند؟ ... به عبارتی دیگر: چه کتاب های معدودی هست که بتوان در درازمدت با آن ها مانوس بود و از آن ها بهره جست و سود بُرد و ملول نشد؟ ...

پاسخ های گوناگونی بدین پرسش داده شده است... اگر دُرُست قرا یاد داشته باشم، زمانی این پرسش با زنده یاد دکتر امیرحسین یزدگردی (۱۳۰۶ - ۱۳۶۵ ه.ش.)، مُصَحِّحِ مِغْضَالِ تَفْهَةِ الْمَصْدُور، در میان زهاده شده بود و ایشان در پاسخ فرموده بودند که از برای چنین حال مفروضی، از تثر فارسی، تاریخ بیهقی، و از نظم فارسی، دیوان حافظ را برمی گزینند. ... این، یک نوع گزینش است؛ و - چنان که می بینید - گزینش ممتازی هم هست. ... باز اگر حافظه ام خطا نکند، جایی خواندم که زنده یاد استاد سید حبیب یغمائی (۱۲۸۰ - ۱۳۶۳ ه.ش.) گفته بود که اگر قرار باشد تنها با یک کتاب سر کنم، آن کتاب، کلیات سعدی خواهد بود. ... به گمان من بنده، انتخاب سید نسیب و اوستاد حبیب، یغمائی، انتخابی است بسیار هوشمندانه و دقیق؛ چرا که - چنان که گفتیم - کلیات سعدی، مجموعه بسیار بسیار نفیس و رنگارنگی است از مطالب متنوعی که در حالات مختلف روحانی آدمی به کار او می آید.

چرا باید سعدی بخوانیم

کلیات سعدی، با خواننده اش، هم از نور می گوید، هم از ظلمت؛ هم از خوف می گوید، هم از رجا؛ هم از درد می گوید، هم از درمان؛ هم از بی سامانی و شوریدگی می گوید، هم از استقرار و اطمینان. و - باز چنان که گفتیم - این کتاب، تنوع شیگرفی در خود دارد که در کمتر اثر ادبی هم پایه آن دیده می شود. این لوناوونی و گوناگونی البته با رنگارنگی تجارب زیستی سعدی مربوط

است و به نوع یگرش او به انسان و جهان هم بازمی گردد و خود سعّدی نیک تَقَطُّن داشته است که جان آدمی، در گذرانِ اوقاتِ خویش، حاجاتِ مُتَنَوِّعِ و اِقْتِضاناتِ مُتَنَوِّعِ دارد که همه آن حاجات و اِقْتِضانات باید دَسْتِ گم تا اندازه ای برآورده شود. ... تَوَجُّه شما گرامیان را به یکی از قطعه های سعّدی جَلَب می کنم که در آنجا از بَلَنَدایِ این نَظَرگاهِ واقِعِ بینانه و زَرَفِ یگرانه وی پَرده برداشته می شود. ... شیخ می فرماید:

نَظَرِ گَرْدَمِ به چِشمِ رای و تَدبیر  
نَدیدَمِ یَه زِ خاموشی، خِصالی  
تَگویم: لَبِ بِنَد و دیده بَرَدوز؛  
وَلِیکِنُ هَرِ مَقامی را مَقالی  
زَمانی دَرسِ عِلْمِ و بَحْثِ تَنزِیل  
که باشَد نَفْسِ اِنسان را کَمالی  
زَمانی شِعر و شَطرنج و حِکایت  
که خاطر را بُوَد دَفَعِ مَلالی  
خُدایَسْتِ آن که ذاتِ بی تَظیرش  
نَگَرَدَدِ هَرگِز از حالی به حالی

به سه بیتِ اخیرِ قطعه عینایتی افزون فرمایید. ... سعّدی هشیوارانه دریافته بوده است که آدمی پیوسته از حالی به حالِ دیگر درمی آید. ... اِصافِ را، در مَجْموعه آثار خود سعّدی که در قالبِ کَلِیَّاتِ وی گردآوری گردیده است، همه نوع سُخَنانِ مُتَناسِبِ با اُحوالِ گونه گونِ این انسان که زوداود هم از حالی به حالِ دیگر درمی آید، دیده می شود، و از برایِ هَرِ مَقامی، مَقالی دَرَجِ شُدِه است.

دَرینِ باره بَسی بیش از این ها سُخَن می توان گفت، لیک اِخْتِصار و اِقْتِصارِ پیشه می سازیم و همین اندازه مُوگَد می داریم که نَحسَنینِ دَلیل و اَنگیزه ما از برایِ خواندَنِ و بازخواندَنِ آثار سعّدی و قِراخوانِ هَمگانِی به سعّدی خوانی، همین است که سعّدی، خوانِ اَلوانی از مَطعوماتِ بسیار لذیذ و خوشگوار و دلپذیر گسترانیده است که ذائقه های مُخْتَلَفِ اِنسان ها را از خُرَد و کلان و پیر و جوان می نوازَد، بَلِ پَسندهایِ گوناگونِ هَرِ اِنسان را نیز در حالاتِ مُخْتَلَفِ پاسُخ می گوید و حاجاتِ مُتَنَوِّعِ آدمی را در اُحوالِ ناهمَساز برمی آورد.

دَلیلِ دُومِ قِراخوانِ به سعّدی خوانی، شادمانگیِ مُنَدَرَجِ در زَهن و زَبان و فِکَر و صَمیرِ شیخِ شیراز است. ... سعّدی، از شَخَصِیَّتِ های بسیار شادمانه اَدَب و قِرَهَنگِ ماست. ... یکی از طَرَفایِ اِصْفَهان می گفت - و راست می گفت - که: صَدایِ عَشْ عَشْ خَنَدَه سعّدی، از پُشتِ بسیاری از سَطَرهایِ اَنارَش به گوش می رَسَد! ... براستی شیخِ در بَرخی از سَطورِ کَلِیَّاتِش دَارَدِ عَش و ریسه می رُوَد!؛ و این چیزی نیست که بَرِ خوانندگانِ بَصیرِ آثارِ سعّدی پوشیده بماند.

ما هَمگی بسیار به شادمانی نیاز داریم، خاصه در این روزگارِ عَبوسِ قَمَطَریرِ که درین مَرز و بوم، - به تَعبیرِ آن نازنینِ اوستادِ میراثِ دارِ نِشاپور: - طِغلی به نامِ شادیِ دِبرِیست گم شده است!

اُمیدواری و روشنِ بینی و شادمانگیِ سعّدی، حَتّی در "زَهْدِیَّات"ش، و حَتّی در جای هائی که اَندَرزهایِ عَمیقِ بیدارگرانه اَخِرَتِ بینانه می دَهد، نمایان است و بَهره گیری از شادمانیِ زِهادهینه در صَمیرِ او که پیدا و پنهان به خواننده مُنَتَقِلِ می گردد، از برایِ همه ما بَنَدیانِ این زَمانهِ عُسُرت، بسیار واجِدِ اَهَمِّیَّتِ و فائده مند است. هَمسُخَنی با سعّدی ما را شادمان می کند، بَلکه سعّدی، قِرائتِ از طَبّازی ها و شادمانگی های چَشمگِیر و عِیائش، با جهانِ بینیِ ویژه خویش، دَاب و اَدَبِ شادمانِ بَوَدنِ را به ما می اَموزَد و ما را هَم اَهْلِ طَنز و خوشِ باشی و طِراقت و خوشِ دلی می گرداند؛ به ویژه خوشِ دلی های پایدار و ماندگار. ... خوشِ دلی های پایدار، خوشِ دلی هائی است که از درونِ اِنسانِ بَرمی جوشد و از بیرون و پیرامون به عاریتِ گِرَفته تَمی شود. هَرچه آن جوشش ها پایا تر گردد، خوشِ دلی و تَشاطُرِ روحیِ آدمی نیز فِزونی می گیرد و اُترگذاری و ماندگاریِ بَیشتَر می پذیرد.

به قولِ پیرِ شورانگیزِ بَلخ، مولوی:

گَلشَنی گزِ گِلِ دَمَد، گَرَدَدِ تَباه  
گَلشَنی گزِ دِلِ دَمَد، واقِرَحَتاه!

خودِ سعّدی می فرمود:

آن بدر می رود از باغ به دلتنگی و داغ  
وین به بازوی قرح می شیکند زندان را

سعدی، نه فقط شوخ طبعی ها و طنزهای متعارف بسیار می کند، که جهان ما را با آموزه هایش از بن دیگر می سازد، و به تبع آن، جان ما را قرح اندوز می گرداند و قرحناکی می آموزد.

دلیل سوّم این قراخوان به سعدی خوانی، اعتدال شخصیت و واقع بینی سعدی است.

درباره این جنبه، پیش از هر چیز دیگر باید گفت که: اولاً، اعتدال شخصیت و واقع بینی، امری است نسبی، و ثانیاً، شواهد آن در آثار و اقوال سعدی، بر سر هم ملحوظ است. بی گمان می توان در گوشه هایی از آثار گسترده دامان سعدی، سخنانی ناساز با اعتدال شخصیت و واقع بینی هم یافت؛ اما بر سر هم و در مقایسه با بسیاری از دیگر بزرگان آدب و قرهنگ ما، سعدی، شخصیتی دارد معتدل و واقع بین. بر سر هم نیز تعالیم او، ما را به سازگاری و مدارا با اوضاع پیرامونمان قرامی خواند و چگونگی این سازگاری و مداراگری را هم تا حدود زیادی به ما آموزش می دهد. ما همواره و به ویژه در این روزگار ناهموار، سخت محتاج چنین تعالیمی بوده و هستیم تا بدانیم چگونه با خود و با دیگران در سازگاری و مدارا سر کنیم؛ آن هم، نه مدارای وهمی و مبتنی بر گریز از واقعیت و پناه بردن به عالم اوهام، بل مدارا و سازگاری واقع بینانه با تکیه بر واقعیت های پیرامونمان. ... سعدی، در این زمینه ها، تعالیم عالی و تجارب ممتازی دارد.

به یاد داشته باشیم که خود سعدی، در یکی از حادثه خیزترین و درشتنناک ترین روزگاران تاریخ ایران، یعنی: در روزگار تازش مغولان بر این سرزمین و در عصر پرشور و شترترین زیر و زبر شدن های جامعه ایرانی، می زیسته است و بسیاری از آن تجارب زیسته را نیز به نیکویی در آثارش بازتابانیده است و چاره های باریک و ترفندهای ظریفی هم از برای ساختن و سازگاری یافتن با زمانه دشوار و ناسازگار، پیش روی خوانندگانش نهاده است.

این سردوگرم چشیدگی و آزمودگی و کارافتادگی سعدی، و آنگاه یضاعت درخوری که از دل آن تلاطم ها اندوخته است و چاره اندیشی های واقع بینانه وی از برای گرفتارانی چونان خودش، ویژگی بسیار ممتاز شخصیت درخشان اوست. چهارمین و واپسین دلیل و انگیزه قراخوان سعدی خوانی - که دلیل و انگیزه بسیار مهمی نیز هست - ارزش زبانی فوق العاده آثار شیخ سعدی است. ... زبان سعدی، از قحیم ترین و فاخرترین نمونه های زبان و آدب فارسی است. نمونه های قحیم و فاخر، در آدب ما، اندک شمار نیست؛ لیک راست آن است که اگر بخواهیم دو سه تن شالوده گذار در زبان و آدب فارسی سراغ کنیم، یکی از آن ها، بی گمان شیخ اجل سعدی شیرازی خواهد بود.

همسختی با سعدی اندک اندک زبان ما را می پرورد و می قهریزد و چگونه گفتن و نحوه آدای مقصود و تحریر مقال را به تناسبی مقام های گوناگون به ما می آموزاند و از برای بیان ما فی الصمیر، تعابیر جورواجور و واژگان رنگارنگ پیش دست ما می گذارد.

بدرستی گفته اند که برخلاف پنداشت ابتدائی بسیاری گسان، این سعدی نیست که به زبان ما سخن می گوید، بلکه این ماییم که در زبان فارسی پیروان سعدی شده ایم و سعدی چنان تأثیر قراخ دامنه شگرفی بر زبان فارسی داشته است که تو گویی ما فارسی زبانان فرون پس از وی، به زبان او سخن گفته ایم. از همین روی نیز هست که بسیاری از فارسی زبانان روزگار ما، خویش را همسخن سعدی می یابند و أحياناً در شیوه سخن پردازی و عبارت سازی خود را به نوعی همخرفه شیخ شیراز می بینند و می انگارند که سعدی به "زبان فارسی معاصر" سخن گفته است!

به هر روی، از برای کسانی که در پی آموختن فارسی قصیح و سلیس و فاخر و سرفراز اند، یکی از بهترین منابع و یکی از ژلال ترین آیشخور ها، کلیات سعدی است. همتفسی با این آموزگار بزرگ سخن و سخنوری، زبان ما را پیراسته تر و قهریخته تر از آنچه هست می کند.

بناگیر باید سخن را کوتاه گردانم؛ هرچند که سخن گفتن از سعدی را پایانی نیست!  
إجازات می خواهم ختام المسک سخن را این دو بیت خود شیخ شیراز بهم که فرمود:

زمن به تیغ بلاغت گرفته ای، سعدی!  
سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست  
بدین صفت که در آفاق صیغ شاعر تو رفت

